

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اگر نظر شریف دوستان و رفقا باشد در مجالس گذشته راجع به کیفیت تأثیر اعمال در نفس و همین طور در فضا و مکان، خدمت دوستان یک مطالبی عرض شد و به نظر رسید که خب چون مطلب به اشاره گذشته بود باز جای صحبت داشت و سوالاتی که طبعا رفقا و دوستان می کردند و مسائلی که بود مخصوصا نسبت به مسائل روز، گفتم در این قضیه امروز مطالبی به نحو اشاره خدمت دوستان عرض کنم گرچه در جلسات عنوان بصری در آینده اگر خداوند توفیق [بدهد] به این مسائل به طور مشروح خواهیم رسید و لزوم متابعت از این مسئله، به عنوان یک نقطه مهم و یک مطلب اساسی و غیر قابل تردید، انشاءالله در آن جا مطرح خواهد شد تا این که دوستان نسبت به زوایای قضیه اطلاع بیشتری پیدا کنند و مسائل خود را بر آن قسم انطباق بدهند.

مطلبی که باید امروز خدمت رفقا عرض کنم مسئله ارتباط مستقیم اعمال و رفتار با نفس و تأثیر اعمال و رفتار بر نفس است. راجع به این مطلب صحبت خیلی شده. بزرگان بسیار راجع به این قضیه صحبت کردند و به طور کلی از نقطه نظر واقع و حقیقت شرع پیامبران الهی و ادیان الهی بخصوص دین اسلام و مکتب حق و شریعت حقه، اصلا این مطلب، اساس تربیت و تزکیه و تشریح ادیان است و بدون این مسئله ادیان الهی دیگر اهمیت خود را از دست می دهند و فایده و نتیجه ای برای تربیت بشریت ندارند. مسئله مهمی که در احکام و بیان فتاوی ظاهری فقه و احکام ظاهری فقه مورد کم

توجهی قرار گرفته است مسئله ارتباط بین حکم و عمل با نفس و تأثیر احکام و افعال بر نفس انسان است و این دیدگاه در فقه ظاهری طبعاً مطرح نیست. در فقه ظاهر، مسئله برمیگردد به صحت و سقم و بطلان و صحت یک عمل براساس قواعد و مبانی که خب او در دست است که او عبارت است از قرآن و سنت و در بعضی از موارد هم استمداد از احکام عقلیه. فقط به همین مقدار در بیان احکام ظاهر اکتفا می شود و از این جا دیگر قدمی جلوتر گذاشته نمی شود و اگر از فقیهی سوال شود که آیا این عمل و این فعلِ مباح و حلال، می تواند برای شخص ضرر معنوی داشته باشد یا نداشته باشد؟ می گوید من به این قضیه کاری ندارم از نقطه نظر ادله فکر و رأی من به صحت این حکم رسیده و من حکم به صحت می کنم و دیگر بیش از این من متصدی مسائل و افعال و کیفیت تأثیر آن و خصوصیات دیگری که دارد،

جنبه‌های معنوی آن، کیفیت رشد و یا کیفیت تنزل و سقوط که به واسطه فعل انجام می‌گیرد، من به این مسائل کاری ندارم. طبعاً اگر عملی از نظر ظاهر شرع برای مکلف حلال بود دیگر اثر تخریبی بر آن معنا ندارد. این آخرین جوابی است که یک فقیه می‌تواند به انسان بدهد.

ولی آیا مطلب به همین مقدار است؟ و آیا تکلیف در همین جا توقف می‌کند؟ و دیگر مسئولیتی وجود ندارد؟ واقعیتی دیگر وجود ندارد؟ این مطلب باید یک قدری بیشتر مورد توجه قرار بگیرد و او این است که دیدگاه و جایگاهی که از آن جایگاه احکام الهی برای بشر نزول پیدا می‌کند، در قالب‌های مختلف، به واسطه بعثت پیغمبران، مشافهتا از کلام خود پیغمبر یا از کلام امام علیه السلام به دست انسان برسد یا به واسطه قرآن کریم و همین طور سایر ادیان الهی، کتب الهی بدون تحریف، مسائل به دست انسان برسد یا به واسطه الهامات صادق و منامات و رؤیاهای صادق که پشتوانه علمی و حجت شرعی داشته باشد، به این واسطه به دست انسان برسد یا به واسطه اتصال خود نفس فقیه و عالم به همان مصدر و به همان منبعی که این احکام از آن جا تراوش می‌کند.

امروزه در بعضی از مقالات من دیدم وقتی که راجع به اتفاقاً افراد فاضلی هم این مطالب را می‌گویند ولی خب علی کل حال میزان علمی و سطح فکری آنها بیش از این مقدار اجازه پرواز و ترقی در مسائل بالاتر را طبعاً نداده است وقتی که راجع به علم امام علیه السلام سوال می‌شود و این که امام علیه السلام که خب بعد از پیامبر آمده و طبعاً شریعت با آمدن رسول خدا دیگر مختومه شده است دیگر امام چگونه می‌تواند آن احکام را بیان کند با این که یک امام دهها سال بعد از پیغمبر می‌آید و همین طور در زمان امام حسن عسگری علیه السلام که دویست و پنجاه سال و خرده‌ای از زمان رحلت رسول خدا گذشته و از زمان هجرت گذشته بود، چگونه امام یک همچنین مطالبی را بیان می‌کند؟ نهایت مسئله‌ای که در این جا بیان می‌کنند این است که پیامبر این علوم را برای آنها به ودیعت گذاشته و آنها کتابی داشتند دفتری داشتند لابد می‌رفتند در آن کتاب و دفتر نگاه می‌کردند و می‌آمدند و مطالب را می‌گفتند و در بعضی از اوقات هم عنایت الهی شامل می‌شده و آن معنا بر قلب آنها می‌آمده است. خب میزان فهم اینها از امام به همین مقدار است.

این گونه افراد غافل هستند که امام علیه السلام از نقطه نظر بیان احکام عین پیغمبر است و نه این که مشابه با او. عین به این معنا است که همان کیفیتی که رسول خدا به واسطه اتصال نفس او با منبع تشریح و منبع وحی، احکام را از آن منبع می‌گرفت و در نفس خود جایگزین می‌کرد و قرار می‌داد و بعد برای مردم تبلیغ می‌کرد، به همان کیفیت امام علیه السلام این عمل را انجام می‌دهد نه یک سر سوزن

5

و نه یک سر سوزن با اختلاف، بدون هیچ گونه فرقی. منتهی فرق بین امام علیه السلام با پیامبر این است که امام علیه السلام در تحت شریعت پیغمبر این حرفها را می‌زند.

قبل از پیامبر اکرم شرایع مختلفی بود حضرت ابراهیم بود حضرت عیسی بود حضرت موسی بود حضرت نوح بود این پیامبران الهی هر کدام شریعت خاص به خودشان را داشتند و احکام متفاوت. روزه فرض کنید که در شریعت حضرت موسی با شریعت ما فرق می‌کرد. کیفیت نماز در شریعت آنها با شریعت ما اختلاف داشت حج در بعضی از آن شرایع نبود. در مسائل دیگر، کیفیت زکات بین آنها و بین ما اختلاف بود در کمیت آن اختلاف بود قبله در شریعت حضرت موسی و عیسی و اینها، بیت المقدس بود در شریعت ما یک مقداری بعد از رسالت پیامبر اکرم به سمت بیت المقدس بود و بعد در همین مسجد ذوقبلتین جبرئیل آمد و رسول خدا را به سمت کعبه برگرداند و اینها اختلافاتی است که خب در شریعتها وجود دارد و بر آن اساس، تفاوتی وجود دارد و مسئله خیلی تفاوت می‌کند.

آن نمازی که به سمت کعبه خوانده شود با نمازی که به سمت بیت المقدس خوانده می‌شود فرق می‌کند حالش فرق می‌کند حال و هوای آن فرق می‌کند رشد آن فرق می‌کند سعه آن فرق می‌کند قدرت و قوت نفوذش فرق می‌کند. مثل این که شما کعبه را در کنار بیت المقدس قرار بدهید و آن عظمت کعبه را چگونه در کنار یک همچین مسجدی می‌یابید؟ کعبه کجا بیت المقدس کجا؟ تجلی گاه حضرت ابراهیم و جایگاه منادی توحید کجا و بیت المقدس که محل عبادت آن حضرت است کجا؟ نحوه تجلیات الهی در مکانها و در زمانها مختلف است و بر اساس اختلاف شدت و ضعف و قدرت و کمی و زیادی آن تجلی، تأثیر آن تجلی از نقطه نظر تأثیرش بر نفوس و کشاندن نفوس به سمت عالم قرب با بقیه جاها تفاوت می‌کند لذا شما اگر الان به سمت بیت المقدس نماز بخوانید نماز شما باطل است. نماز باطل است یعنی نه این که خدا این بیت المقدس را از درجه اعتبار ساقط کرده است، بیت المقدس ارزش دارد احترام دارد مکان مقدسی است و بسیار جایگاه نورانی است و ما امیدواریم که خداوند این امکان را از دست صهیانه و یهود آزاد کند و مسلمین بتوانند در آنها شرکت کنند حتی مرحوم آقا در سفری که برای مکه مشرف شده بودند قبل از این که یهود بروند آن جا را بگیرند، من خیلی خردسال بودم در آن سفر حج واجب ایشان که من سنم در حدود شاید سه سالگی و اینها بود که ایشان از نجف مراجعت کرده بودند، در آن سفری که برای مکه به اتفاق مرحوم پدر بزرگمان و چند نفر دیگر از دوستانشان از رفقای مرحوم آقای انصاری و اینها رفته بودند از طریق عراق، از اردن هم مسیرشان افتاده بود یک حج تقریباً دو ماه و نیم هم طول کشیده بود حج ایشان، مثل حالا نبود که حجها

چهارده روز است. دو ماه و خرده‌ای هم حج آنها طول کشیده بود و حدود چهار یا پنج روز هم در بیت المقدس بودند و خیلی تعریف می‌کردند از جاها و مکان نورانی آن امکنه و خوب باید هم همین طور باشد. جایگاهی که انبیاء الهی آمدند و در آن جا عبادت کردند، یا الله گفتند و دم و نفسی داشتند و توحید را در آن جا تبلیغ می‌کردند این نمی‌شود بی تأثیر باشد ولی چرا نماز باطل است؟

بطلان نماز برای این است که با وجود آن عنایتی که پروردگار دارد نسبت به یک زمینه و وسیله عالی برای حرکت، دیگر جایی برای آن وسیله و جایگاه پایین تر باقی نمی‌ماند و ما برای ترقی و رشد آمدیم. معنا ندارد انسان خدا را طلب کند و لکن آن وسیله را وسیله ضعیفی قرار دهد این یعنی چه؟ خدا می‌گوید وقتی که می‌خواهی به طرف من بیایی باید با قدرت بیایی با سعه بیشتری باید بیایی با ظرفیت بیشتری باید بیایی، من این سفره را برای تو آماده کردم این تجلی را برای تقرّب تو قرار دادم آن وقت ما برای خدا بگوییم نه! ما این تجلی را نمی‌خواهیم به همان یک درجه و دو درجه اکتفا می‌کنیم این دیگر تقرب معنا ندارد! دیگر در این جا اصلاً اخلاص معنا ندارد قصد قربت دیگر در این جا معنا ندارد. از این باب است که توجه به بیت المقدس با وجود کعبه اشتباه است و موجب بطلان نماز است.

خب ادیان الهی در این مسئله دارای اختلاف بودند ولی تمام آن ادیان الهی در این نقطه متفق هستند که اصل و اساس فعل و حرکت و عمل انسان برای رسیدن به باطن است. نظام شرع و نظام احکام برای رسیدن به باطن است عملی را که انسان انجام بدهد بدون تأثیر باطن، آن عمل لغو است آن عمل فایده‌ای ندارد. شما اگر یک نماز بخوانید در آن نماز سرتان را به این طرف بکنید به آن طرف کنید در آن حدی که از زاویه صد و هشتاد درجه این طرف و آن طرف نباشد تبسم کنید با دست اشاره به این کنید هیچ اینها اشکال ندارد، رساله عملیه می‌گوید اینها درست است با دست اشاره کنید که آب بردار بیاور یا تلفن زنگ می‌زند به او می‌گویید که برو چیز کن، این نماز باطل نیست ولی این نماز به درد عمه آدم هم نمی‌خورد چه برسد به این که به درد ملائکه بخورد و به درد عوالم ربوبی بخورد! یا در رکوع و سجده فقط به همان مقداری که می‌گویند فقط سر را بگذارید و سه تا سبحان الله بگویید بلند شوید و یک الله اکبر بگویید سریع بروید نماز چهار دقیقه‌ای خود را در بیست و هفت ثانیه به اتمام برسانید با ادا و اطوار و سایر خصوصیات که هیچ کدام از اینها مخل نماز نیست و نماز را باطل نمی‌کند و لکن وقتی که این نماز تمام می‌شود به جای این که از سقف بالا برود و به آسمان برسد قبل از بالا رفتن به سر خود آن نمازگذار فرود می‌آید و می‌گویند این نماز مبارک خود شما باشد و قدرت ترقی ندارد!

رساله عملیه می گوید این نماز درست است اشکال ندارد!

شما فردا همین نماز را بخوانید پس فردا همین را بخوانید همین طور به این کیفیت اشکال ندارد روزه بگیرد در کدام رساله عملیه نوشته شده است که غیبت کردن موجب بطلان روزه است؟ نه! شما غیبت کنید تهمت بزیند روزه بگیرید ولی به اماکن فاسده و مفسده برآید روزه بگیرید ولی زبان خود را صبح تا شب به نمامی و سخن چینی و پشت سر مؤمن صحبت کردن باز کنید هیچ اشکال ندارد روزه باطل نمی شود و از نقطه نظر حکم ظاهری قضا مترتب نیست لازم نیست شخص برود قضا انجام بدهد. روزه او هم درست است و هیچ اشکالی بر این مسئله مترتب نیست. به هر جا برود به هر جا می خواهد سرک بکشد! بله؟ به هر جا! کار حرام انجام بدهد، به نامحرم دست بزیند روزه باطل نمی شود! فهمیدید چه می خواهم عرض کنم؟ دست زدن به نامحرم را از مفطرات روزه نشمردند. آن چه مفطر ظاهری روزه است آب خوردن است و دود غلیظ به حلق فرو کردن است و اخیرا هم که می گویند سیگار اشکال ندارد بسیار خب آن هم که راحت شد! یا سر زیر آب فرو کردن است و مفطراتی که هست. فرض کنید که انسان تعمداً موجب بطلان روزه شود، اینها مفطراتی است که برای روزه شمردند. اما در هیچ کدام از این مفطرات، غیبت کردن و تهمت زدن نیست دست به نامحرم زدن نیست دروغ گفتن نیست آن را که فقط گفتند سب بر خدا و رسول است دروغ به خدا و رسول است که انسان یک حکمی را به دروغ به خدا ببندد، یک روایتی را از امام صادق نقل کند که دروغ است، مطلبی را به خدا نسبت بدهد که خب آن باطل می شود. ولی انسان بیاید دروغ بگوید صریحاً بیاید دروغ بگوید روزه را باطل نمی کند.

این روزه یک شاهی هم ارزش ندارد یعنی در روز قیامت وقتی که بیایند نامه عمل را باز کنند یک روزه برای این نمی نویسند که این روزه گرفته، نه تنها یک روزه نمی نویسند به تعداد هر دقیقه ای که بر این روزگار گذشته است یک آتش جهنم در انتظار این خواهد بود! این است مسئله. اینها نیست. آن چه را که در احکام الهی برای مردم بیان شده است فقط و فقط آن جنبه واقع و حقیقی او و آن جنبه روحانی او مد نظر است که باید او را مورد توجه قرار داد البته برای رسیدن به آن جنبه روحانی، انسان باید حکم ظاهری را هم به نحو صحیح انجام بدهد، خب این اشکال ندارد، کسی منکر این مسئله نیست کسی منکر این مطلب نیست. لذا این دیدگاه است که می آید و به افعال مکلفین جان می بخشد روح می بخشد. آن فعل را دارای حیات می کند دارای زندگی می کند آن فعل را سرزنده می کند انسان شمیم و رانحه حضور ملائک را در فعل خود احساس می کند. انسان نسیم و نفعه عالم قدس را بر وجود خود احساس می کند و لمس می کند، لمس می کند این مسئله را و آن حقیقت تقرب به پروردگار را در

وجود خود می‌یابد. آن شخصی که فقط به همین عمل ظاهر اکتفا می‌کند اگر به جای هفتاد سال هفتصد سال از عمر او بگذرد در همان مرتبه‌ای هست که در هفت سالگی هفت سالگی که خیلی مرتبه بالایی است فرض کنید که در عالم شهوانی و اینها، بیست و بیست و پنج سالگی در همان مرتبه بوده است. هفتصد سال هم که بر او بگذرد در همان مرتبه باقی می‌ماند. چرا؟ چون تمام اعمالی که انجام داده باعث ترقی او نشده است باعث رشد او نشده است فکر او همان فکر است.

بنده این مطالب را که عرض می‌کنم خودم تجربه کردم دارم خدمت شما عرض می‌کنم. با افراد در سن نود سالگی صحبت کردم با صاحب این مطالب، این افراد که دارای این گونه افکار هستند خودشان متصدی زمام دینی مردم بودند من درس نود سالگی صحبت کردم با آنها، هم مجلس بودم هم بحث بودم با آنها، از مطالب آنها وقتی که سوال می‌کردم واقعا نمی‌دانستم که بر احوال آنها بگریم یا بخندم؟ بر افکار آنها نمی‌دانستم خنده کنم یا گریه کنم؟ هشتاد سال از عمر گذشته هنوز به اندازه بیست سالگی نمی‌تواند حقیقت نماز را بفهمد! حقیقت قرب را بفهمد! حقیقت تقرب به حق را بفهمد! همان افکار همین طور آمده تا رسیده به هشتاد سال، همان افکار آمده آمده، ترقی نکرده، محفوظات هی اضافه شده، مطالب هی تلمبار شده است، نوار هی، شما نوار یک ساعتی را شما به جای این که یک ساعت است نیم ساعت در آن پر کنید باز نیم ساعت آن خالی است الان این نوارهایی که دارد صدای ما و قیافه ما را دارد ضبط می‌کند و چه می‌کند، چقدر طول می‌کشد؟ چه فرقی می‌کند برای نوار که چهل دقیقه ضبط کند یا صد و چهل دقیقه؟ برای او چه فرقی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند که چهار دقیقه ضبط کند یا چهارصد دقیقه ضبط کند؟ چه فرقی می‌کند؟ هیچ! به اندازه یک گرم هم به وزن آن اضافه نمی‌شود. هیچ همین طور می‌چرخد تا به آخر برسد تفاوتی ندارد. این هم همین طور است. نفس هی تلمبار می‌کند این این را گفت این این را گفت این این را کرد فلان کرد تمام شد بفرمایید، خداحافظ شما. مسئله همین است.

نه ترقی هست نه رشدی هست نه تجردی هست نه تهذیبی هست نه تبدل اخلاقی هست نه تغییر در رفتار و کرداری است که منبعث از نفس قدسی باشد، از نفسی که مقرب باشد. همان اخلاق و همان کردار، همان. همان تخیلات و همان تصورات. یک بنده خدایی بوده الان سنش حدود هشتاد بالاتر است الان هم در قید حیات است یکی از علما از بزرگان و اینها، در یک جایی است. اینکه عرض می‌کنم به خاطر مثال است این به واسطه یک تخیل و توهم، به دورغ نسبت به ما یک سوء ظنی پیدا کرده است، به دروغ، این تخیل پیدا کرده است یکی به او گفته آقا فلانی پشت سر شما این را گفته

است،

به دروغ، اصلا روح من هم از این قضیه خبر ندارد الان حدود پانزده سال تقریبا می شود هر وقت من را در خیابان می بیند که من دارم می روم، می رود از آن طرف می رود که با ما برخورد نکند! خب این با یک بچه پانزده ساله چه فرقی می کند؟ واقعا چه فرقی می کند؟ چه فرق می کند واقعا؟ چقدر این نماز در فکر تو تأثیر گذاشت؟ چقدر این روزه هایی که گرفتی؟ چقدر این صحبت هایی که کردی؟ چقدر این منبرهایی که رفتی؟ این کتابهایی که نوشتی چقدر تأثیر گذاشت؟ تو الان مثل یک بچه پانزده ساله، خب حالا من هر چه گفتم خب حالا مثل آدم بیا ردشو آدم رد می شود دیگر سلام نکن، سلام نکن، سلام کن یک جوابی یک علیکی یک چیزی مگر من تورا دعوت به منزلم کردم؟ مگر من تو را دعوت به خودم کردم؟ مگر من تو را دعوت به بیعت با خودم کردم؟ چه کردیم؟ هیچی! التفات می کنید. و از این مسائل شما در خانواده ها چقدر می بینید؟ چقدر از مسائل خانوادگی به همین قضایا مبتلا است؟ همه اش بر اساس تخیلات و توهمات، این آن را گفت، آن گفت بالای چشمت ابرو است این گفت فلان است نه اصلی دارد نه حسبی دارد نه! هیچی هیچی ندارد چرا؟ چون در ما تغییر پیدا نشده است. آن نمازی که خواندیم فقط یک الحمدلله رب العالمین گفتیم، به آن معنای الحمدلله رب العالمین توجه نکردیم فقط به ما گفتند ح را همچنین از حلقه بگو که حلقه درآید! همین! این نماز درست می شود، دیگر این که این الحمدلله رب العالمین چه معنایی دارد و تمام ستایشها باید منحصر به پروردگار قرار بگیرد و آن چه را که بر ما به نیکی بگذرد باید منتسب به او کنیم. الان که من دارم در این جا صحبت می کنم می گوید به به آقا چقدر خوب دارد حرف می زند! همین با این معنای الحمدلله رب العالمین منافات دارد. اگر من دارم خوب صحبت می کنم او دارد خوب صحبت می کند اگر من دارم خوب مطالب را به شما می گویم او دارد این مطالب را القا می کند اگر من آدمم و مطالبی را از بزرگان که درجایی نیست آدمم برای دوستان و رفقا می گویم توفیق از او آمده است، بله؟ توفیق از جای دیگر آمده است. معنای الحمدلله رب العالمین را اگر من بدانم آن وقت دیگر به خود می گیرم؟ آن وقت دیگر برای دیگران فخر می فروشم؟ آن وقت دیگر خود را ممتاز از بقیه می دانم؟ آن وقت دیگر بین خود و بین بقیه حجاب می اندازم؟ فاصله ایجاد می کنم؟ تمام این حرفها بخاطر جهل است. به خاطر توهمات است به خاطر خلاف واقعیت است. کتاب می نویسند، به به ببینید چقدر دارند از کتاب من تعریف می کنند! صحبت می کنم ببینید چه صحبتی می کنم شما بروید جای دیگر هم پیدا کنید! با کسی صحبت می کنم ببینید چقدر خوب صحبت می کنم مسائل نقل می کنم ببینید چقدر خوب دارد موشکافی و امثال ذلک! تمام اینها خیالات و توهمات است که به واسطه جهل ما است که ما آمدیم

آن چه را که مربوط

به او است به خود بستیم و آن چه را که مربوط به ما است آمادیم به او بستیم. خدا را خدای اهل حمد نمی دانیم و امثال ذلک.

این الحمدلله را خوب ادا کن ولا الضالین را خوب بکش، چهار تا بایست ولا الضالین و چهار تا می شود چهارده تا عیب ندارد! اینها را خوب ادا کن الفاظ را خوب از مخرج ادا کنی مسئله تمام است. ولی نه! این طور نیست. مطلب به این کیفیت نیست. هشتاد سال گذشته است نماز خواندیم روزه گرفتیم قرآن خواندیم ولی همه اینها طوطی واری بوده، حقیقت نداشته، نخواستیم به خودمان برسیم نخواستیم به خودمان فکر کنیم نخواستیم به آن مطالبی که ماورای این قضیه است فکر کنیم لذا می بینیم افکارمان همین است. چند سال آمادیم ولی باز در همان افکار داریم سیر می کنیم در همان نقشه و مسائل داریم حرکت می کنیم رشد نکردیم ترقی نکردیم این مال چیست؟ این مال این است که آن حقیقت و واقعیت مد نظر قرار نگرفته و فقط یک ظاهر آمده و جای خودش را به آن واقع آمده تبدیل کرده. این مقصود از احکام از شرایع اسلام است.

بنابراین هر عملی که در این عالم انجام می شود این عمل دارای یک ملکوت است آن ملکوت به دو قسم است از این جا به بعد دیگر رفقا توجه کنند آن مسئله ای که مورد نظر بنده است از این جا به طور خلاصه خیلی می خواهم سریع و خیلی به طور فشرده مطالب را عرض کنم ما دو مثال داریم بلکه سه مثال داریم، دو مثال داریم و یک ملکوت. مثال اول عبارت است از همان وضعیت خود صورت مادی ما، منتهی بدون شرایط ماده درعالم مثال. الان هر کدام ما در یک وضعیتی هستیم یک شکلی داریم یک قیافه ای داریم یک رفتاری داریم این رفتار ما را همه می بینند و مورد توجه است، مثل این که الان شما دارید مرا می بیند با همین وضعیت، همین که شما دارید می بیند با همین قیافه و همین صورت، من یک مثالی دارم که کسی که مرا در خواب می بیند به این صورت می بیند به آن می گویند مثال اصغر. پس مثال اصغر صورت پردازی به عبارت دیگر صورت پردازی ظاهری فرد منتهی آن فرد در صورت پردازی جنبه مادی دارد در خیابان راه می رود در منزل راه می رود می نشیند می خوابد بلند می شود غذا می خورد، آن صورت پردازی بدون ماده در این عالم ماده نیست بلکه درعالم خاص خودش است که حالا راجع به آن هم دیگر صحبت نمی کنم، این صورت پردازی عینا همین کارها و همین اعمالی را که این بدن انجام می دهد آن صورت در آن عالم دارد انجام می دهد به نحوی که اگر یک شخص پرده از جلوی چشم او برداشته شود می بیند که این شخص الان دارد چه کار می کند، در منزلش الان لباسش را درآورده رفته تجدید وضو کرده آمده عبا انداخته دارد نماز می خواند چادر به سر کرده مشغول نماز

شده،

تمام این کارها را الان می‌بیند و همه را دارد مشاهده می‌کند در حالتی که چشمش نمی‌بیند فرسخها با هم فاصله دارند این چیست؟ این را می‌گویند مثال اصغر. این مثال اصغر همان کیفیت علیت صورت غیر مادی است در ماده [که] این بحثش در فلسفه و عرفان نظری شده و این خیلی مورد نظر ما نیست.

دوم، مثال دیگری داریم که او عبارت است از یک مرتبه و یک درجه بالاتر از این و آن عبارت است از صورتی که آن شخص به واسطه اعمالش و به واسطه کارهایش به آن صورت درمی‌آید آن صورت ممکن است صورت آدمی نباشد ممکن است آن صورت صورت حیوان باشد آن یک درجه عمیق تر از این است. حیوانات هم ممکن است حیوانات مختلف باشند صورت گرگ باشد صورت کلب باشد صورت سگ باشد صورت خنزیر باشد صورت مورچه باشد صورت کبوتر باشد صورت مار باشد. کسانی که تعلق به یک چیزی دارند دیدید گاهی اوقات در خواب خواب مار را می‌بینند؟ می‌گویند دیدیم ماری آمد در منزل ما و از این جا آمد و از آن جا رفت یا فرض کنید که دیدیم در گوشه منزل ما یک ماری چمبره زده و در کنار قرار گرفته است، این همان جنبه تعلق است که باید ببیند که تعلق به چه دارند که این باعث شده که یک همچنین قضیه اتفاق افتاده است البته این جنبه کلیت ندارد تصور نشود در همه جا ولی اغلب همین است. یکی از دوستان می‌گفت در زمان مرحوم آقا یک شب من در خواب دیدم که یک مار خیلی سبزی آمد رفت در پشت کتابخانه من و در آن جا قرار گرفت و من همین طور به او نگاه می‌کردم. رفتم مشهد و خدمت مرحوم آقا رسیدم و ایشان یک خنده‌ای کردند و گفتند تعلقات است. نگفتند چی. بعد من به او گفتم، گفتم تو به علم خودت تعلق داری و به این کتابهایی که این جا تلمبار کردی پشت سر هم و به جای این که اینها دستی از تو بگیرند تو را دور کردند، به او تعلق داری و این مار هم همان جنبه تعلق بودن و آن خوش خط و خالی بودن به خاطر تنوع در این جنبه تعلق است.

کسانی که به دنیا تعلق دارند به یک صورت درمی‌آیند. کسانی که اهل دروغ هستند آنها صورتهای مختلف [دارند]. کسانی که برای مردم نقشه کشی می‌کنند به صورت روباه، صورت برزخی آنها درمی‌آید کسانی که خیلی اهل شهوت و اینها هستند به صورت خنزیر آنها درمی‌آیند کسانی که اهل مکر و فریب هستند به همین صورها آنها درمی‌آیند کسانی که اهل ایذاء و اذیت بر افراد دیگر هستند به صورت جانوارن و همین طور این مسئله است.

این قضیه یک پا بالاتر و یک پله بالاتر از آن مثال اصغر است. بر اساس این صورت است که

ما می‌بینیم افراد دارای چهره‌های مختلف هستند. وقتی که یک فرد دارای بصیرت و یک ولی‌الهی به
یک

چهره نگاه می کند می فهمد که طرف چکار کرده است! تا می آید با او صحبت می کند جملات خوب ادا می کند عبارات قشنگ می آید ولی یک نگاه به او می کند می فهمد که دارد حقه بازی می کند! این بخاطر آن صورت است. عبارتها را دارد زیبا می گوید ولی خبر ندارد که صورتش صورت روباه است، خبر ندارد. این هم به او می خندد و تبسمی می کند که حالا عیب ندارد بگو بگو صورت صورت روباه است صورت صورت کلب است صورت صورت خنزیر است. این به خاطر چیست؟ به خاطر این است که گرچه این دارد عبارتها را زیبا می گوید و گرچه دارد با اطوار و اشکال مختلف زمینه سازی می کند ولی خبر ندارد که باطن خود را دیگر نمی تواند زمینه سازی کند باطن خود را دیگر نمی تواند تغییر بدهد آن باطنی که الان در نفاق قرار گرفته چطور می تواند لذا دارد آثار جمال تو در دیده هر مؤمن آیات جلال تو در سینه هر کافر.

مرحوم آقای حداد می فرمایند افراد می آیند پیش ما و شروع می کنند از ما تعریف کردن خیال می کنند ما خبر نداریم که درد آنها چه می گذرد؟ می آیند مطلب را به یک نحو دیگر می گویند خبر ندارند. یک شخص مرحوم آقا در روح مجرد دارند دیگر آمده بود یک جور دیگر مطلب را بگوید ایشان فرمودند می خواهی چیزی را از من پنهان کنی در آسمان چهارم اگر باشد من می آورم کف دست تو می گذارم چه را می خواهی پنهان کنی؟ چه مطلب را می خواهی پنهان کنی؟

این مال چیست؟ این مال همین است. المؤمن ينظر بنور الله یعنی همین مؤمن به نور خدا نگاه می کند، به نور خدا نگاه می کند یعنی چه؟ ما نگاهی که می کنیم با نور چراغ است چراغ را که خاموش می کنند دیگر کسی را نمی بیند گوش ما مطالبی را می شنود بر اساس آن شنیدن حکم می کند چه بسا حکم حکم اشتباه است. الان در این دادگاه ها این احکامی که دارد صادر می شود خب آن قاضی بیچاره چه می داند که این شخصی که دارد شهادت می دهد به دروغ شهادت می دهد یا به صدق دارد شهادت می دهد؟ شخصی است ظاهرالصلاح اهل توجه اهل اعتماد محاسن دارد از بنده هم بیشتر، بلند می شود می آید در آن جا شهادت می دهد این هم می گوید این شخص بسیار خوب و موثق و حکم می کند در حالتی که سراپا دروغ بوده است و تهمت بوده و یک در هزار هم بویی از واقعیت در آن نبوده است، اشکال هم ندارد خب بالاخره انسان که مکلف به باطن نیست البته باید انسان مواظب باشد خیلی باید مواظب باشد که به همین سادگی هر مسئولیتی را نپذیرد خیلی باید مواظب باشد مسأله خیلی مهم است. ولی مسئله همین است بالاخره بشر همین است بین راست و بین کذب نمی تواند فرق بگذارد. خیلی هنر داشته باشد مطلب را بیچاند قرائتی بیاورد شواهدی بیاورد مطلب را دو جور کند

سه جور کند

تا این که بدانم مطلب چیست؟ اگر هم طرف زرنگ باشد همان طوری که او می‌پيچاند او هم می‌پيچاند او را، با همدیگر می‌آیند جلو و آخر هم مطلب به جایی نمی‌رسد. ولی مؤمن نه تا می‌آید پیش او یک نگاه می‌کند می‌گوید برو پی کارت! اجازه بدهید صحبت کنم، برو پی کارت! اقا اجازه بدهید مطلب را شرح بدهم، برو آقا پی کارت! چرا؟ نگاه به صحبت کردن ندارد احتیاج به حرف زدن ندارد احتیاج به چیز دیگر ندارد چرا؟ تا نگاه می‌کند می‌بیند که آن صورت انسانی تبدیل به صورت روباه است روباه الان دارد با او تکلم می‌کند نه انسان، شغال دارد با او صحبت می‌کند نه انسان، کفتار دارد با او صحبت می‌کند نه یک انسان.

یکی از دوستان چندی پیش برای من تعریف می‌کرد. آمده بود پیش من و گفت که من قضیه مال دو یا سه یا چهار سال پیش بود فلان شخص را دیدم، در مکاشفه دیده بود، می‌گفت فلان شخص را دیدم در حالتی که اصلا او را ندیده بود، گفت شما همچنین فردی دارید؟ گفتم بله! چطور؟ گفت من یک همچنین شخصی را در مکاشفه دیدم و دیدم که او دارد به سمت کعبه حرکت می‌کند خیلی عجیب است ها به سمت کعبه دارد حرکت می‌کند یکدفعه مسیرش را تغییر داد، رفت و در برهوت یمن واقع شد. برهوت یمن کجاست؟ رفقا باید بدانند دیگر، در معادشناسی مرحوم آقا در آن جا در این زمینه صحبت کردند که ارواح کفار و مشرکین را در برهوت یمن می‌برند ارواح مؤمنین را در وادی السلام نجف می‌برند، جایگاه امیرالمؤمنین. دیدم دارد به سمت کعبه حرکت می‌کند یکدفعه تغییر داد مسیرش را و رفت در برهوت یمن. خیلی ناراحت شدم و دعا کردم، گفتم خدایا این رفیق ما است. اصلا ندیده بود یک همچنین شخصی را، از من سوال می‌کند شما یک همچنین کسی را دارید؟ می‌گفت یک همچنین مسئله‌ای را دیدم گفتم انشاءالله خیر است انشاءالله دعا کنید که خدا همه امور را اصلاح کند. قضیه چه بوده است؟ قضیه این بوده است که این یک نفر آدم خوب بسیار شخص منظم منزله، مسیر او چه؟ مسیر او سلوک به طرف خدا و به سمت کعبه و به سمت توحید ولی در همان موقع که این را دیده بود از روز قبل یک اشتباهی کرده بود و یک خطایی مرتکب شده بود که قضیه او عوض شد! خدا با کسی رودر بایستی ندارد خطا خطا است اشتباه اشتباه است بعد توبه می‌کند و استغفار می‌کند و بعد برمی‌گردد و دوباره برمی‌گردد به همان مسیر و کیفیت قبل. چرا این طور است؟ چون آن حقیقت عمل است که راه انسان را مشخص می‌کند. از این مطالب اینهایی که اهل ظاهر هستند که اطلاع ندارند خبر ندارند چه بسا مسخره می‌کند! آقا این حرفها چیست؟ خواب دیده و این حرفها چیست؟ آیا اینها هم خواب است؟ آیا اینها هم غیر واقعیت است یا نه؟ اینها همه واقعیت است حتی در زمان و در

مکان هم مسئله این قدر تأثیر دارد زمان عوض می‌شود حال و هوای انسان عوض می‌شود مکان تغییر پیدا می‌کند. انسان در یک مکان کار خوب انجام بدهد آن مکان ملکوتش تغییر پیدا می‌کند انسان در یک مکان عمل حرام بدهد ملکوت آن مکان تغییر پیدا می‌کند اصلاً ملکوت عوض می‌شود.

همین یکی دو هفته پیش بود یکی از دوستانی که با او همسفر بودیم در این سفر به عتبات، او تعریف می‌کرد می‌گفت چندی پیش بود در یک مجلسی بودیم مجلس غذایی بود طعامی بود رفتیم نشستیم. بعد سر سفره از این ماءالشعیرها آورده بودند ماءالشعیرهایی که در این جا هم درست می‌کنند ولی این خارجی بود و مال یکی از همین کشورهای خارجی بود و آنها گفته بودند که بدون چیز است و آورده بودند، در همین جاهم هست دیگر. می‌گفت تمام افرادی که در آن جا بودند همه خوردند هرچه کردم دیدم دستم نمی‌رود اصلاً خبر ندارم دوباره مشغول غذا می‌شدم دوباره میل پیدا می‌کردم تا می‌خواستم بخورم دست پیدا کنم یکدفعه می‌دیدم که انصرافی برای من پیدا شد به یک چیزی مشغول شدم، چند دفعه، آخر هم سفره را جمع کردند و ما هم نخوردیم و نفهمیدیم این چه بود چرا یکدفعه میلم می‌رفت و اشتهایم می‌رفت؟ می‌گفت شب خواب دیدم. می‌گفت دو نفر آمدند دست مرا گرفتند و گفتند می‌دانی چرا امروز نگذاشتیم او را بخوری؟ حالا بیا به تو نشان بدهیم. مرا بردند در آن کشور ظاهراً هلند بوده بردند در آن کارخانه‌ای که این را درست می‌کردند، من را بردند به من نشان دادند، می‌گفت کارگرها را همه را دیدم دستگاه‌ها را همه را دیدم گفتند این کارخانه در این قسمت شراب درست می‌کند و این شرابی که در این جا درست می‌کنند در این اثر ملکوتی می‌گذارد گرچه به ظاهر حلال است ولی این اثر گذاشته است لذا نگذاشتیم تو بخوری! ببینید! گرچه به ظاهر حلال است و نمی‌توان گفت حرام ولی چون در جایی درست می‌شود که در آن جا شراب دارد تهیه می‌شود، فعل حرام دارد در آن جا انجام می‌شود آن اثر سوء را در این خواهد گذاشت، منتهی نیست این صدقش حالا نمی‌گوییم بقیه چه بودند و اینها، خواست توضیح بیشتر بدهد گفتم نه فعلاً همین مقدار کفایت می‌کند حالا صدق این بیشتر بوده، حال این به یک کیفیتی بوده، عنایت خدا خواسته دستش را بگیرد متوجه کند و برای ما هم از این مسائل پیدا می‌شود، چه بسا برای افراد پیدا می‌شود.

این برای چیست؟ این برای تأثیر فعل است در ملکوت اعلای آن شیء خارجی، آن چیزی که در خارج دارد تأثیر دارد. این را برای چه گفتم؟ سابق مرحوم آقا نسبت به شرکت در جلسات عمومی مخصوصاً در جلساتی که در آنها ممکن است افراد غیر ملتزم شرکت کنند فرض کنید که این

تالارهایی که همه جور افراد می آیند این جاهایی که بالاخره معلوم نیست شرکت کنندگان چه افرادی

هستند؟ چه کسانی هستند؟ در زمان مرحوم آقا ایشان افراد را از شرکت در این گونه موارد نهی می کردند البته ایشان با این بیان این مطلب را مطرح نمی کردند بلکه صحبت ایشان و استدلال ایشان بر این بود که در این گونه امکنه هیچ اعتمادی و اعتباری به این جایگاهها نیست و طبعاً انسان دارای امنیت نیست علاوه بر او خب بالاخره جایگاهی است که انسان مجلسی دارد آن مجلس مجلس محترمی است خب قبل از آن مجلسی در این جا بوده ممکن است مجلس خلافی باشد خب البته این در زمان سابق است الان که یک همچنین مسائلی نیست الان این جایگاه ها خب جنبه زنانه آن جدا است و مردانه هم جدا است و ظاهراً هم جلوگیری می کنندو شدت به خرج می دهند و از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که با آن کیفیت و وضعیت زمان سابق و رژیم سابق تفاوت داردو آن جنبه ها اثر می گذارد در روح و نفس و آن حالت ملکوتی و روحانی مجلس را به حالت ظلمانی و شیطنانی تبدیل می کند. این آن [چیزی بود] که مرحوم آقا در زمان سابق برای این گونه مجالس تذکر می دادند.

البته امروزه خب یک همچنین جایگاه هایی که طبعاً اختلاط زن و مرد در این جایگاه ها نیست از این نقطه نظر خب مورد قبول و پسندیده است ولکن از نقطه نظر شرکت افراد این که آیا در این مجلس قبلی چه افرادی شرکت می کردند؟ با چه وضعی شرکت می کنند؟ این دیگر وظیفه دولت و حکومت نیست که فرض کنید که آن را که نماز می خواند راه بدهد آن کسی را که نماز نمی خواند نگه دارد، از کجا مثلاً؟ یا آن که فرض کنید که شخص بی حجاب است و غیر ملتزم اما خب به حسب ظاهر با یک حداقل حجاب قابل قبول حالا شرکت می کند بیاید منع کند، خب دولت که نمی تواند جلوی اینها را بگیرد. همه می توانند شرکت کنند در صورتی که حفظ ظاهر کنند و حفظ چیز کنند ولی صحبت در این است آیا آن اثر باز هست یا نیست؟ صحبت در آن است. از نقطه نظر ظاهر خب بسیار خب ممکن است ایرادی نداشته باشد این قضیه. ولی برای افرادی که اینها به دنبال مطلب هستند و راه آنها فرق می کند این مسئله با سایر افراد تفاوت دارد با سایر اشخاص فرق می کند. مسیر آنها با مسیر بقیه تفاوت می کند. اگر تفاوت نمی کرد خب در این جا نمی آمدند. اگر قرار بود همان نمازی که بقیه می خوانند شما هم همان نماز را بخوانید خب این جا نمی آمدید اگر قرار بر این است که همان روزه که بقیه می گیرند شما هم بگیرید خب این جا نمی آمدید اگر قرار بر این بود همان عملی که به ظاهر مباح است و صحیح، شما هم همان عمل را انجام بدهید خب بنابراین دیگر بین مکتب مرحوم آقا با بقیه چه تفاوتی داشت؟ هر دو یک مطلب را می گویند هر دو یک حرفی را می زنند. امروزه هم که داریم می بینیم هر روز یک چیزی دارد اضافه می شود هر هفته یک مطلب دیگر دارد اضافه می شود به طوری که برای

دیگر جای تعجب است که چطور این مسائل به این نحوه دارد دگرگون می شود دیگر تفاوتی نمی کند.

پس بنابراین اگر ما به دنبال آن قضیه هستیم باید نسبت به این مسئله فکر کنیم. مطلبی را که در آن موقع مد نظر بود این مسئله بود ولی امروزه مطلب جدیدی که هست حتی از نقطه نظر ظاهری می بینیم مسئله دارای یک ابعاد خطرناکی شده است. گزارشهایی که به بنده می دهند واقعا مو را بر تن انسان راست می کند امروزه به ضرس قاطع می توان گفت رفقا این را بدانند که با توجه به وسایل جدیدی که در اختیار همه قرار گرفته مخصوصا این تلفنهای موبایل و اینها، دیگر امنیت از مجالس عمومی به کل رخت بر بسته است و دیگر هیچ کس در مجلس عمومی احساس امنیت نمی تواند بکند. با وجود این که افراد مریض و بیمار همیشه بودند و در همه جایی هم خواهند بود. در بسیاری از همین مجالس عمومی به من گفتند خیلی از افراد غریبه آمدند و وارد شدند و حالا صرف نظر از این که در جای دیگر، این را باید خود دوستان دیگر برای آن فکری کنند. من در زمان مرحوم آقا مطلبی را که داشتم این بود که می گفتم آن چه را که یک معلم اخلاق و مربی در احکام و در تربیت نفوس، در هر دو جنبه، برای افراد بیان می کند در مقام ارشاد است یعنی مسئله را بیان می کند خصوصیات را توضیح می دهد و اختیار در انتخاب را به عهده خود فرد می گذارد که به هر نحوی مسئله انجام بشود.

الان هم مطب بنده به همین کیفیت است در آن چه که مربوط می شود به این اماکن عمومی، خود بنده در بسیاری از این موارد شرکت نمی کنم و شرکت نکردن نه بخاطر مسائل ایمنی بالاخره ما مرد هستیم حالا در یک مجلس مردانه خب این مسائل مطرح نیست. عدم شرکت من به خاطر همان جنبه ای است که خدمت رفقا عرض کردم و آن تأثیر بسیار بدی است که احساس می شود. من در یک مجلسی بود چندی پیش، حدود چند ماه پیش بود شرکت کردم در یکی از این مجالس به محض این که وارد شدم دیدم اصلا نمی توانم، در همان کنار قبل از این که وارد مجلس بشوم صدلی آوردند نشستم، آمدند پیش من یک چند دقیقه و بعد عذرخواهی کردم گفتم حال من مناسب نیست و از مجلس خارج شدم. در یک مجلس رفتم ده دقیقه نشستم دیدم بیشتر نمی توانم. در یک مجلس رفتم تا دم منزل رفتم در یکی از همین خیابانهای بالا بود تا دم منزل رفتم و از دم منزل برگشتم التفات می کنید! چرا؟ چون ما خودمان را نمی توانیم گول بزنیم! چند روز مگر از عمر ما باقی مانده؟ چرا خودمان را فریب بدهیم؟ چرا سر خودمان را کلاه بگذاریم؟ چه ضرورتی دارد که ما سم را به دست خود نوش جان کنیم؟ چه ضرورتی دارد که ما با دست خود دشنه بر شکم خود فرو کنیم؟ چه ضرورتی دارد که خود

را از پرتگاه به پایین پرتاب بکنیم؟ چه ضرورتی دارد؟ به کجا برمی خورد؟ چرا باید انسان کاری انجام بدهد که تمام کارهای

چهل و هشتاد و صد روز گذشته او همه بر باد برود با یک جلسه و دوباره برگردد سر جای اول؟ هان؟ مطلب این است.

یکی از دوستان بود چندی پیش دعوت کرد گفت آقا مجلس فلان داریم در آن جا، گفتم بنده عذر می‌خواهم من نمی‌توانم شرکت کنم و کاری دارم و فلان. آن هم مطلب را گرفت و فهمید. در جلسه‌ای که برای مخدرات، خانمها در قم صحبت کردیم شاید چند جلسه باشد لابد رفقا و دوستان شنیدند صحبت من در آن جا این بود که انسان و مؤمن و سالک باید خودش مواظب باشد و در یک وضعیتی خودش را قرار بدهد که در آن وضعیت مورد رضای پروردگار است نه این که هی بیایند به او بگویند آقا این کار را بکن آن کار را بکن خودش باید در یک حالتی باشد که خدای نکرده افراد بیمار و مریض نتوانند سوء استفاده کنند خودش باید! آقا ما فلان جا نرویم چه کنیم؟ هر کاری می‌خواهید بکنید خودتان را از پشت بام بیاندازید پایین! من چه کنم؟ آقا فرض کنید که فلان جا برای ورزش است خب نکنید اگر اینجا نکنیم چه کنیم؟ خب بنده چه کنم؟ من معلم ورزش که نیستم بیایم بگویم آقا این جا خودتان را حلق آویز کنید! نه! آن چه را که هست، واقعیت را بنده می‌آیم می‌گویم بر اساس ذهن قاصر خود می‌آیم توضیح می‌دهم تطبیق این بر کیفیت رفتار و کیفیت اعمال دیگر وظیفه بنده نیست، آن دیگر خودش است. چه کنیم؟ خب بفرمایید بروید! دیگر ارتباط به من ندارد! اما اگر من توضیح ندادم و شخص بر اساس به قول مرحوم آقا می‌فرمودند ما در این جا یک حرف می‌زنیم جای دیگر حرف ما صد و هشتاد درجه تغییر پیدا می‌کند حالا چیزی را که ما می‌گوییم در بعضی از جاها می‌بینیم اشتباه و به یک نحو دیگر دارد تفسیر می‌شود وای به حال آن زمانی که اصلاً راجع به آن مسئله صحبت نکنیم می‌گویند همین که آقا صحبت نکرد یعنی اشکال ندارد دیگر، درست است. بعد هم ممکن است به انواع مسائل انسان بیفتد و مجوزش را هم

یک بنده خدایی بود آمده بود از من سوال کرده بود که آقا ما از فلان شهر به فلان شهر نقل مکان بکنیم؟ من گفتم خودتان می‌دانید. رفته بود به عیالش گفته بود اقا فرمودند که هیچ اشکال ندارد و بلند شو برویم. آمده بود و به هزار بدبختی افتاده بود زنش یک روز آمده بود که آقا شما چرا؟ گفتم من کی گفتم شما بفرمایید و بروید این حرفها؟ گفتم خودتان می‌دانید. آیا معنای خودتان می‌دانید این است؟ آیا در فرهنگ فارسی شما معنای خودتان می‌دانید این را معنا می‌کنید که بفرمایید تشریف بیاورید؟ یعنی اختیار با خود شما است و این مسئله ارتباطی به بنده ندارد این معنایش است. اینی که من الان عرض می‌کنم این است. وضعیت موقعیت خصوصیت این قضیه، اهمتامی که انسان باید نسبت

این مطالب داشته باشد اهمیتی که دارد آن هدفی را که دارد پیگیری می کند مقصدی را که در نظر دارد، آیا با این شرایط می خواند یا نمی خواند؟ این است. می خواند انجام بدهید نمی خواند آن دیگر مسئله دیگری است. من دیگر در این جا نباید بگویم که حالا که فرض کنید در یک همچنین وضعیتی مشکل پیش آمده حالا شما بروید چه کاری انجام بدهید، این دیگر وظیفه من نیست. فقط وظیفه بنده این است که اگر چیزی به نظر قاصر خودم می رسد برای رشد و تعالی و پیروی از سنت بزرگان و پا گذاشتن در جای پای بزرگان، خدای نکرده به رفقا خیانت نکنم امانت را رعایت کنم مطلب را به رفقا برسانم دیگر بقیه بر عهده خود رفقا است. چطور این که خود مرحوم آقا در زمان حیات خودشان گفتند که وظیفه ما گفتن است و ما حق مطلب را ادا کردیم و اینک برعهده رفقا است که پیگیری کنند و به مقصد برسند و این مطالب را بگیرند و برسند.

امروز هم من هم همین مطلب را می گویم. مسئله کیفیت اختلاف در مجالس عمومی آن مطلبی است به جای خود، هر کسی خودش می داند و خودش می تواند در خود توان تطبیق را بیابد. یک کسی از دوستان تلفن کرده بود به قم، چند ماه پیش بود حدود هفت یا هشت ماه پیش بود، که ما این مشکل خانوادگی را داریم گفتم شما این کار را نمی توانید بکنید بعد رفته بود آن کار را کرده بود و بعد به یک مشکل دیگر افتاده بود زار و گریه و فلان، آقا شما به ما گفتید! گفتم می خواستی تلفن نکنی و کسی که تلفن می کند و از من سوال می کند من که نمی توانم خلاف بگویم، تو که نمی توانی خودت را با پاسخ من تطبیق بدهی خب تلفن نکن، به هر کیفیتی که خودت می دانی به همان کیفیت برو عمل کن تا این که از یک مشکل در مشکل دیگر قرار نگیری و در عین حال این طور هم شده که شده، مگر آسمان به زمین آمده؟ فلانی از خانه گذاشته رفته بیرون، رفته که رفته، برود اصلا نمی خواهد برگردد، حرفها چیست؟ شما به خاطر مسائل دینی و شرعی که نمی توانید کوتاه بیایید! نمی تواند انسان بخاطر مسائل حلال و حرام با مردم معامله و بازی کند و حکم خدا را به بازی بگیرد. کسی نمی تواند خودش را تطبیق بدهد برود مشکل خودش را حل کند هر کسی به آن توانی که دارد استطاعتی که دارد قدرتی که دارد به همان بیندیشد و به همان مقدار جلو برود. راهی را که من خدمت رفقا عرض می کنم همین است غیر از این چیزی نمی دانم و در روز قیامت هم فقط به همین من می توانم پاسخگو باشم نه به چیز دیگر. اما این که فرد می تواند خود را با آن چه را که گفته می شود تطبیق بدهد یا تطبیق ندهد آن دیگر بسته به شرایط خود او دارد البته مطالب در زمینه های مختلف صحبت می شود حتی الامکان سعی می شود مطلبی فروگذار نشود تا جایی که مسئله جمع باشد و رعایت همه جوانب بشود.

این قضیه‌ای که فعلا خدمت رفقا می‌خواهم عرض کنم بالاتر از این است و او این است که حتی از نقطه نظر ظاهر دیگر امنیت وجود ندارد مسئله اصلا به مسائل روحی کاری ندارد به آن قضایای معنوی کاری ندارد. امروزه با وسایل جدیدی که در اختیار همه قرار گرفته است و زمینه فساد در همه وجود دارد و افراد ناباب و مریض در همه جا می‌توانند نفوذ کنند و در همه جا می‌توانند سوءاستفاده [کنند] دیگر ما نمی‌توانیم به هر کیفیتی و با هر لباسی و با هر وضعی در مجالس عمومی حضور پیدا کنیم. باید مراقب باشیم، به وضعیت خود به موقعیت خود اطمینان داشته باشیم امنیت برای ما محفوظ باشد و محیط برای ما محیط محروسه‌ای باشد محفوظی باشد افراد اگر در جایی هستند همه شناخته شده باشند و اگر انسان احساس ناامنی می‌کند خود را بپوشاند و خود را محفوظ نگه دارد تا این که زمینه برای سوء استفاده از مفسدین و آنهایی که فی‌الکل بیهوشی مرض است زمینه برای این افراد فراهم نشود.

خب دیگر صحبت به درازا کشید و من هم چون [قم] نبودم و از آن سفری که مشرف شدیم تا الان موفق به زیارت قم و حضرت معصومه نشدم لذا سوالاتی که مربوط به رفقا بود آن [را] در اختیار ندارم که پاسخگوی آن سوالات باشم. انشاءالله امیدوارم که در مجلس بعدی آن سوالات را جواب بدهیم و تا حدودی نسبت به آن مسائل و گذشته‌ها یک تکراری شود.

علی‌کل حال مطلب خیلی مهم است و خیلی باید روی این زمینه فکر کرد و دقت کرد کلام و ذکر در صورتی اثر دارد که پشتوانه او رضای پروردگار و نیت خالص باشد و اگر نباشد اثر ندارد. بخاطر همین است که مرحوم آقا و بزرگان توصیه می‌کردند صحبت با افراد را دقت کنید با هر کسی صحبت نکنید و با هر کسی دل ندهید این ارتباطی که برقرار می‌شود این ارتباط بین دو نفر تأثیر می‌گذارد در این ارتباط. من خدمت شما عرض کردم یک نفر از اشخاص بود، از اشخاص مخالف بامرحوم آقا، من در همان زمانی که در ابتدا در قم مشغول تحصیل بودم سنم حدود بیست سال، بیست و یکی دو سه سال بود. یک وقت وقتی که از حرم برمی‌گشتم این شخص را در پیاده رو می‌بینم و همین قدر می‌ایسته و سلام می‌کند و من جواب می‌دهم و می‌گوید حال شما چطور است؟ انشاءالله موفق باشید و خداحافظ شما. تا یک هفته به کل حالت روحانیت از من رفت که رفت که رفت! نماز شده بود نماز عادی، صحبت شده بود صحبت عادی، دیگر در دل خود نور احساس نمی‌کردم، دیگر در دل خود روحانیت نمی‌دیدم، دیگر پایم به حرم حضرت معصومه کشیده نمی‌شد! نمی‌شد! چقدر این مؤثر است! این قدر رفتیم عجز و التماس و راز و نیاز و غلط کردیم بابا! اگر سلام بکند می‌گذاریم فرار و از

آن طرف می‌رویم، دیگر از بین بردند و درست کردند خودشان. این قدر مسئله مهم است. یک سلام!
یک سلام

کردن! حالا ما چه کسی بودیم؟ ما هم پسر آقا مگر نبودیم؟ این را به انسان نشان می دهند که خدا با کسی شوخی ندارد، با هیچ کس شوخی ندارد. حساب حساب است درست است غلط هم غلط است.

وقتی انسان می بیند که صحبت با فلان کس برای او مضر است چرا باید صحبت کند؟ خوب چه مرضی دارد که صحبت می کند؟ وقتی انسان احساس می کند فلان کس به او تلفن می زند حال او گرفته می شود خوب برای چه تلفن را برمی دارد؟ این تلفن هم شده باعث بدبختی همه! باعث بیچارگی همه! باعث اتلاف وقت همه! خوش به حال همان قدما که اصلاً تلفن نداشتند. مرحوم آقا وقتی که داشتند احمدیه منزل بزرگ چیز را می ساختند آن برق کشی که آمده بود داشت من خیلی کوچک بودم تقریباً حدود پنج یا شش سالم بود تمام این قضایا یادم است برق کشی می کرد آمد سیم تلفن بگذارند [مرحوم آقا] گفت من سیم تلفن نمی خواهم! گفت آقا تلفن! گفت نه من اصلاً تلفن نمی خواهم، ما در این خانه تلفن نمی خواهیم. گفت حالا آقا ما سیمش را بگذاریم شما تلفن نکش! گفت اصلاً سیم آن را نمی خواهم در خانه باشد که یک وقتی هوس باشد! البته خوب بعداً ضرورت اقتضا کرد و به همان حد لزوم و اینها. ولی این قدر مسئله مهم است. ما با دست خودمان داریم سعادت خودمان را از بین می بریم با دست خودمان داریم سمّ به بدن خودمان وارد می کنیم این سمّ از گوش وارد می شود از چشم وارد می شود از تخیلات وارد می شود از زبان وارد می شود همین طور سمّ داریم وارد بدن خود می کنیم بعد هم می گوئیم نرسیدیم نرسیدیم! کجا؟ چه شد؟ فلان شد! ره چنان رو که رهراون رفتند.

رهراون رفتند و راه را نشان دادند راه آنها با راهی که دیگران نشان می دهند فرق دارد و مسیر آنها فرق دارد هر کسی می خواهد این طرف و هر کسی می خواهد آن طرف، این دیگر اختیار به دست خود ما است.

امیدواریم که خداوند انشاءالله توفیق عنایت کند [و] چشم ما را باز کند گوش ما را باز کند فهم ما را باز کند و قلب ما را روشن کند و توفیق بدهد به آن چه را که بزرگان گفتند ما عامل باشیم انشاءالله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد